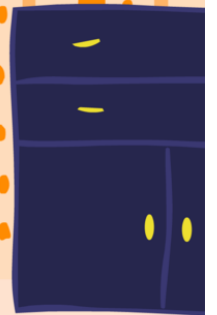
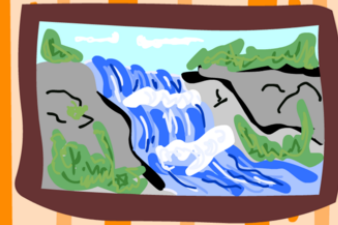


سورتہ نور اکیاست؟



داستان و تصویر:
المیرا زادعیسیٰ
و رامونا زادعیسیٰ

حالا که دانه‌های کوچک و بزرگ برف از
آسمان می‌آید دیگر زمستان شده است.
نورا از پنجره بیرون را نگاه می‌کند.





بچه‌های محله بیرون برف بازی می‌کنند.

آنها با سورتمه‌ها پشان از جلوی پنجره نور ارد می‌شوند.

ویژژژ



بابا جواب می دهد:

فکر کنم نومی انباری باشد. یا الله،
برویم پایین دنبالش بگردیم.



نورا می پرسد:

پس سوره من کجاست؟

انباری

بابا، نورا و فسقلی
از پله ها پایین می روند.

تقی

توق



انباری خیلی تاریک است و پراز
چیزهای مختلف، چیزهای بزرگ،
چیزهای کوچک و...

... چیزهای عجیب و غریب.

بابا آن چی است؟
آیا یک
«لولو انباری»
پیدا کردی؟

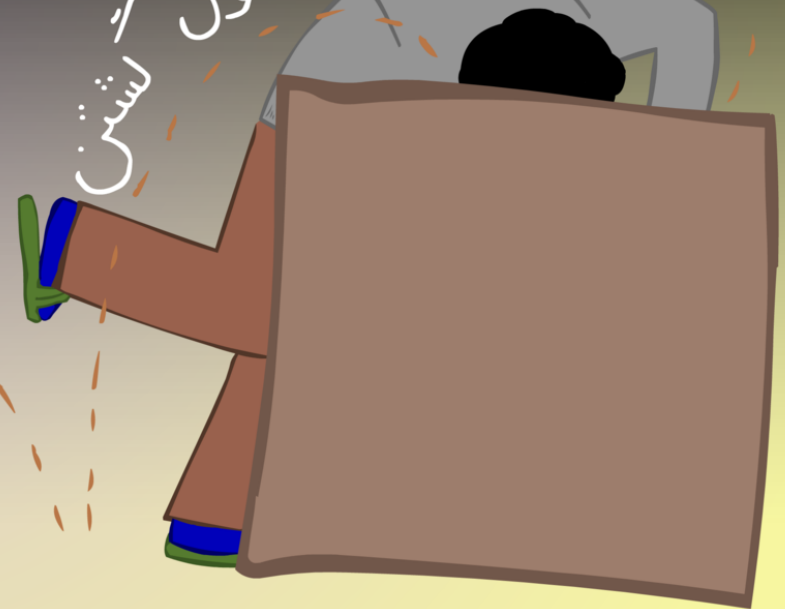


اما بابا چیزهای عجیب
و غریب را نمی بیند.



او فقط

مشغول /
لشکن



است.

وداد هی زند: این دیگر از کجا آمد؟

بابا از جا هی پرد:







نورا می گوید:

یک موش کلاه گنده!

بابوی خیلی گنده!



اما من فکر می کنم
که موش کلاه گنده

بابا جواب می دهد:
عجب بوی گنده ای!



کفش فوتبال
خواهر بزرگت باشد.



آنجا نوى تاريكى چي قابم شده است؟

بابا مواظب باش!

يك نهنگ عصباني!

بابا همه جا را نگاه مي‌کند
و همه چيز را زير و رو مي‌کند.

اما از سورتمه خبري نيست.

شاید برای اینکه از خواب بیدارش
کردی.



بابا فریاد می زند:
یک نهنگ؟ حالا چرا عصبانی؟

بابا می‌گوید:

نورا، آلتو به جای اینکه من را
تمام مدت بترسانی به من کمک
کنی می‌توانیم خیلی زودتر
سورتمهات را پیدا کنیم.

نورا با خنده می‌گوید:

این که نهنگ نیست فقط یک فرش است.



اما هیچکدامشان سورنمه‌ای پیدا نمی‌کنند.

نورا شروع می‌کند به گشتن.
آنها هر گوشه‌ای را با دقت می‌گردند.

پالتوی پامان

تینت

شاید فسقلی چیزی پیدا کرده باشد...

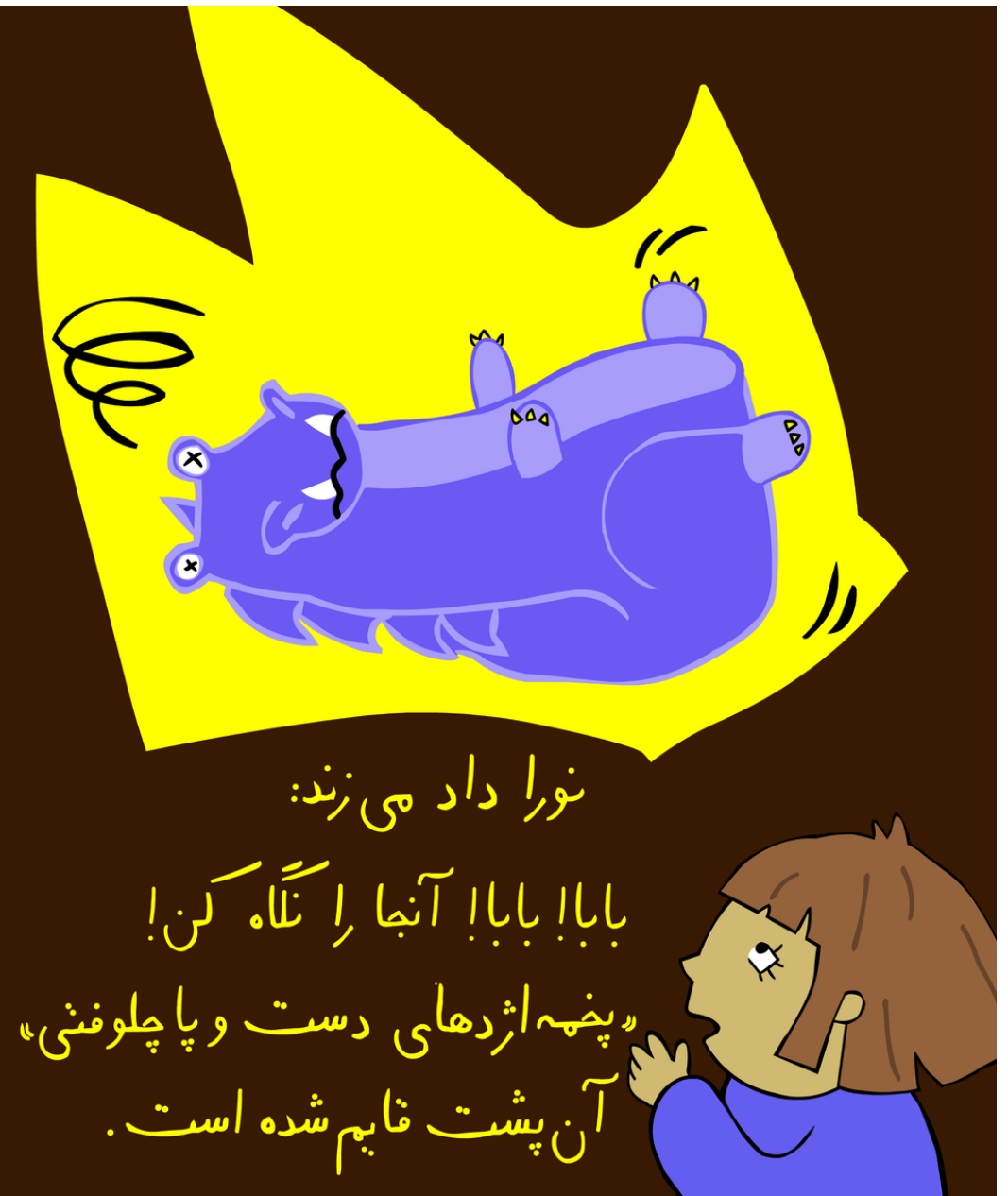
زیر پیراهن قرمز

نوی چمدان سبز



بابا با خنده می گوید:
«پنجه اثردهائی» در کار نیست.

اما می دانی چه چیزی اینجا قایم شده است؟



نورا داد می زند:

بابا! بابا! آنها را نگاه کن!
«پنجه اثردهای دست و پاچلوفنی»
آن پشت قایم شده است.

نورا از خوشهالی داد می زند:

سورتمه من! سورتمه نازنین و خشگل من!

خیلی دلم برایت تنگ شده بود!





اگر باز هم چیزهای عجیب و غریب نوی
انباری باشد فعلاً باید آنجا قایم بمانند.

حالا که نورا سورتمه‌اش را پیدا کرده است فقط
می‌خواهد لباسهایش را عوض کند و بدود بیرون.



او از بالای تپه داد می‌زند: بابا نگاه کن!
من بهترین سورتیه دنیا را دارم!
و با سرعت از تپه پایین می‌آید.





با صدای: رگسانه پوزش